



## وقتی همه خوشحال شدند

خرس کوچولو کمی بیسکویت خورد، راه رفت، دراز کشید ولی فایده‌ای نداشت. از مداد سبزش پرسید: «تو می‌دونی چرا من خیلی ناراحتم؟ می‌دونی چرا مامان به من نگاه نکرد؟» مداد سبز گفت: «خرس کوچولو، من از کجا بدونم؟ اما منم ناراحتم، چون من جام توی جامدادیه، کنار دوستام ولی الان کف اتاق افتادم». خرس کوچولو مداد رنگی سبز را داخل جعبه مداد رنگی و جعبه را داخل کیف مدرسه گذاشت. بعد از کامیون پلاستیکی‌اش پرسید: «تو می‌دونی چرا من ناراحتم؟» کامیون گفت: «من از کجا بدونم؟ ولی من هم دلم گرفته، آخه جای من کنار اسباب‌بازی‌ها یا توی دست بچه‌هاست ولی الان کف اتاق افتادم». خرس کوچولو خم شد، کامیون را برداشت و کنار اسباب‌بازی‌هایش گذاشت. کامیون لبخند زد. خرس کوچولو این بار سمت بشقاب غذا رفت و گفت: «بشقاب جان من یک کم ناراحتم، تو می‌دونی چرا؟» بشقاب گفت: «من هم ناراحتم، چون جای من بین ظرف‌هاست، نه وسط اتاق خواب!» خرس قهوه‌ای بشقاب را برد و شست و کنار ظرف‌ها گذاشت.



حیدر جهان کهن

احمد حریمی